bomb [bɒm] n. بمب گذاری

بمب شی ای است که باعث انفجار و تخریب مناطق وسیع می شود.

→ بمب هر چیزی که نزدیک باشد را نابود خواهد کرد.

گواهینامه

Certificate [sərtɪfəkɪt] n. گواهینامه

گواهی سندی است که می گوید چیزی درست است یا اتفاق افتاده است.

after بعد از اتمام دوره کامپیوتر به من گواهینامه دادند.

چگونگی، امر، تفصیل، شرایط محیط، پیش امد، شرح

circumstance [ˈsəːrkəmstӕns] n. چگونگی، امر، تفصیل، شرایط محیط، پیش امد، شرح

شرایط ، اتفاقی است که شرایط را به همان حالاتی تبدیل می کند.

many شرایط زیادی در پشت موفقیت آنها مانند کار سخت وجود داشت.

تابوت

تابوت [ɔkɔ: fɪn] n. تابوت

تابوت جعبه ای است که برای دفن افراد مرده استفاده می شود.

→ وقتی شخصی از دنیا می رود ، او را معمولاً داخل یک تابوت دفن می کنند.

کنار آمدن

کنار آمدن [koup] v. کنار آمدن

کنار آمدن با یک شرایط دشوار یا استرس زا به معنای کنار آمدن با آن است.

→ او با سه یا چهار بار ورزش در هفته با استرس کار کنار می آید.

انتقاد

κριτική [ˈkritisizəm] n انتقاد

انتقاد عملی است که می گوید شما چیزی را دوست ندارید یا آن را تأیید نمی کنید.

→ او انتقادات زیادی در مورد برنامه جدید خود داشت.

ویرانگر

ویران کردن [ˈdevəsteɪt] v

ویران کردن چیزی به معنای نابودی کامل آن است.

→ کل دیوار ویران شد.

اخم

اخم کردن [fraun] v اخم کردن

اخم کردن این است که با چهره خود ناخوشایند به نظر برسید.

→ ملیسا وقتی فهمید این مهمانی لغو شده ، اخم کرد.

خیره شدن

gaze [geɪz] v. نگاه

نگاه به چیزی به معنای طولانی نگاه کردن به آن است.

→ ما با استفاده از تلسکوپ بیش از یک ساعت به ستاره ها خیره شدیم.

نگاه

glance [glæns] v. نگاه کردن

نگاه به چیزی به معنای سریع نگاه کردن به آن است.

→ نگاهی به پشت سرش انداخت تا ببیند آیا او به او نگاه می کند یا نه.

غم و اندوه

grief [griːf] n. غم و اندوه

غم و اندوه احساس غم و اندوه عمیق است ، معمولاً وقتی شخصی می میرد.

→ غم و اندوه ناشی از از دست دادن پدر و مادرش برای او بسیار سخت بود.

داماد

groom [gruːm] n. داماد

داماد مردی است که قرار است ازدواج کند.

→ داماد هنگام راه رفتن با همسر جدیدش خوشحال به نظر می رسید.

مجوز

license [ˈlaɪsəns] n. مجوز

پروانه سندی رسمی است که به فرد اجازه انجام کاری را می دهد.

→ در ایالات متحده برای رانندگی قانونی به گواهینامه رانندگی نیاز دارید.

میکروسکوپ

میکروسکوپ [ˈmaɪkrəskoup] n. میکروسکوپ

میکروسکوپ وسیله ای است که باعث می شود اجسام کوچک بزرگتر به نظر برسند.

→ میکروب ها بدون میکروسکوپ دیده نمی شوند.

اتمی

هسته ای [ˈnjuːklɪə: r] adj. اتمی

وقتی چیزی هسته ای باشد ، به تقسیم یا پیوستن اتم ها مربوط می شود.

plants نیروگاه های هسته ای انرژی ارزان قیمت را به شهرها می رسانند.

تصویر کشیدن

portray [pɔːrtreɪ] v. به تصویر کشیدن

به تصویر کشیدن چیزی به معنای توصیف یا نشان دادن آن در تصویر است.

picture عکس او خانه ای را نشان می دهد که در کوچکی در آن بزرگ شده است.

چرخش

چرخش [rouˈteɪt] v چرخش

چرخاندن چیزی یعنی چرخاندن آن به صورت دایره.

prop پروانه های هواپیما سریعاً می چرخند تا به آن در پرواز کمک کنند.

سوغات

souvenir [su: vəniə: r] n. سوغات

سوغات چیزی است که برای یادآوری مکان یا واقعه ای خریداری می کنید.

from من از سفرم به مسکو یک عروسک روسی به عنوان یادگاری خریداری کردم.

زیردریایی

زیردریایی [sʌbməˈriːn] n. زیردریایی

زیردریایی قایقی است که می تواند برای مدت طولانی زیر آب رود.

→ کبوتر زیردریایی زیر دریا بنابراین دشمن نمی تواند آن را ببیند.

پی گیری

trace [treɪs] v ردیابی

ردیابی چیزی به معنای دنبال کردن آن با چشم یا انگشت است.

→ او با انگشتش روی نمودار را ردیابی کرد.

یک زندگی جالب

مردی با نوه اش از چند جعبه گشت. آنها پر از عکسها و اشیای قدیمی بودند که وقایع مهم زندگی پدربزرگ را به تصویر می کشیدند. او آرزو داشت که شرایط هر رویداد را با نوه اش در میان بگذارد.

نوه ، فکر می کرد داستان های پدربزرگش خسته کننده است. پدربزرگ با این مسئله کنار آمد. او انتقاد نوه خود را نادیده گرفت.

او از جعبه عکس گرفت. وی توضیح داد: "این زیردریایی است که من در طول جنگ در آن بوده ام." نوه نگاهش کرد.

پدربزرگ نگاهی به تصویر بعدی انداخت و اخم هایش را اخم کرد. یک ردیف تابوت را نشان می داد. نوه او متوجه غم و اندوه چهره پدربزرگش شد.

"این چیست؟" پسر پرسید.

پدربزرگ پاسخ داد: "این بعد از پرتاب بمب هسته ای بود." "این یک شهر را ویران کرد."

بعد پدربزرگ یک میکروسکوپ اسباب بازی را از جعبه بیرون کشید و آن را در دست خود چرخاند.

" از کجا گرفتیش؟" نوه پرسید.

پدربزرگ گفت: "این سوغاتی است که من در موزه علوم خریداری کردم."

حالا پسر واقعاً علاقه مند شده بود. او شروع به فهمیدن کرد که پدربزرگش داستان بزرگتری برای او تعریف می کند. این داستان زندگی پدربزرگش بود.

او عکس دیگری گرفت. این یک عروس و داماد جوان را نشان می داد. آنها بسیار خوشحال بودند. یک گواهی به عکس پیوست شد. پسر نمی توانست آن را بخواند ، اما انگشت خود را روی کاغذ ردیابی کرد.

"مادربزرگ این از چیست؟" او درخواست کرد.

پدربزرگ گفت: "این پروانه ازدواج من از روزی است که با مادربزرگت ازدواج کردم."

" وای!" پسر گفت. "مادربزرگ ، حالا من همه چیز را در مورد زندگی تو می دانم!"